

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

منتشر شده در مطبوعات برای دموکراسی
نویسنده: دیمیتریس کنستانتاکوپولوس
برگردان: مجله جنوب جهانی
فرستنده: علی مشرف
۱۱ می ۲۰۲۵

آینده چین، خطر فروپاشی تمدن بشری و ضرورت یک «انترناسیونال پنجم»



اندکی پیش از درگذشتش، سمیر امین در سلسله نوشته‌هایی، دو مسأله‌ای را که عمدتاً دغدغه او بودند، تشریح کرد. نخست، عدم تسلیم چین به جهانی‌سازی مالی، یعنی قدرت تمامیت‌خواه سرمایه مالی جهانی؛ و همچنین عدم تبدیل زمین‌های چین به کالا. مسأله دوم، ضرورت ایجاد یک انترناسیونال جدید، یک «انترناسیونال پنجم» بود. ما در سال ۲۰۱۸، درست پیش از مرگ او، به دعوت برای شرکت در کنگره‌ای درباره مارکسیسم، با هم در چین بودیم و من اضطراب بی‌اندازه او را درباره چین و جهانی‌سازی مالی به خاطر دارم. یک روز مرا از خواب بیدار کرد و از من خواست فوراً به اتاقش بروم، جایی که با یک تلویزیون چینی مصاحبه می‌کرد. او می‌خواست من نیز با آن‌ها صحبت کنم و برای مردم چین آنچه را که در اتحاد جماهیر شوروی سابق تجربه کرده بودم، شرح دهم؛ این که چگونه به عنوان یک روزنامه‌نگار، فروپاشی رژیم شوروی و احیای روابط تولید و توزیع سرمایه‌داری در دهه ۹۰ را نظاره کردم. او می‌ترسید که بیجینگ ممکن است در پیچ و خم‌های تکامل منحصر به فرد خود، چرخش قاطعی به سوی سرمایه‌داری داشته باشد و می‌خواست به نوعی چینی‌ها را از پیش «واکسینه» کند.

سمیر باور نداشت که رژیم چین یک رژیم سوسیالیستی است. او در سخنرانی در دانشگاه معتبر بیجینگ گفت: «من نخواهم گفت چین سوسیالیست است، من نخواهم گفت چین سرمایه‌دار است.» او گاهی امیدوار بود، فکر می‌کرد که شاید راهی به سوی سرمایه‌داری دولتی، سوسیالیسم دولتی و در نهایت سوسیالیسم وجود داشته باشد. او می‌خواست چنین امکانی را باز نگه دارد.

چین امتیازات عظیمی به سرمایه‌داری داده است. با این حال، قدرت در چین در دست طبقه سرمایه‌دار آن نیست و اقتصاد همچنان یک اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده باقی مانده است. سمیر معتقد بود که اگر چین جهش کیفی به سوی سرمایه‌داری را که اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ انجام داد، تکرار کند، این امر منجر به یک فاجعه اجتماعی، یادآور سال‌های یلتسین در روسیه و از هم پاشیدگی خود چین، همانطور که برای اتحاد جماهیر شوروی اتفاق افتاد، خواهد شد.

اگر چین به طور کامل به نظام سرمایه‌داری جهانی و سلسله مراتب آن بپیوندد، از یک سو با مشکلات عظیمی روبه‌رو خواهد شد و از سوی دیگر به طور قاطع یک نظام ابرامپریالیستی به سرعت در حال ادغام را تقویت خواهد کرد، نظامی که همه ما آن را در جنگ اوکراین دیدیم. امروزه، تمام کشورهای غرب جمعی، به استثنای شاید ترکیه و به شکلی بسیار محدود، هنگری و اسلواکی، با حمایت از جنگ ایالات متحده علیه روسیه در اوکراین، در تضادی آشکار با ابتدائی‌ترین منافع ملی خود عمل می‌کنند. ترکیه یک استثنا است، اما نیمی به غرب و نیمی به حاشیه کره زمین تعلق دارد. البته به هیچ وجه یک نیروی ضد امپریالیستی نیست، با این حال از درجه قابل توجهی از استقلال برخوردار است و انقره از آن برای مذاکره بر سر موقعیت ممتازی در صفوف امپریالیسم غربی استفاده می‌کند. همین امر در مورد حمایت تقریباً یک پارچه همه کشورهای غربی از اسرائیل صهیونیستی نیز صادق است.

دولت‌های غربی به سرعت در حال تبدیل شدن به ابزارهای صرف این ابرامپریالیسم هستند، در حالی که تمام نهادهای دموکراتیک اکنون به طور فزاینده‌ای مستقیماً توسط سرمایه مالی بین‌المللی بزرگ کنترل می‌شوند و فاقد هرگونه خصلت ملی و دموکراتیک هستند. در کشورهای اصلی سرمایه‌داری، هنوز بقایایی از شکل دموکراسی بورژوائی وجود دارد، اما به طور فزاینده‌ای بدون محتوای اساسی.

صرف وجود آلترناتیوهای نسبتاً قدرتمند در برابر مراکز قدرت غربی، مانند روسیه، چین یا ایران، اکنون به عنوان مانع اصلی در برابر استقرار یک دیکتاتوری تمامیت‌خواه سرمایه و امریکا بر روی کره زمین و بر تمام اشکال زندگی باقی مانده است.

مبارزه علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم تمامیت‌خواه

این که چگونه می‌توان پس از تحریف‌ها و شکست‌های قرن بیستم، راهی به سوی سوسیالیسم را دوباره گشود، قطعاً یک پرسش باز است. اما برای گشوده شدن چنین مسیری، در عین حال لازم است راه تقویت بیشتر سرمایه‌داری تمامیت‌خواه غربی که به سرعت در حال تکامل است، با امکانات تبانی که نیروهای فناوری مدرن در اختیار آن قرار می‌دهند، بسته شود.

و این امر امروز به لطف مقاومت مردم یوگسلاوی و خاورمیانه، به لطف مبارزات اجتماعی در اروپا و امریکای لاتین، به لطف بازگشت روسیه به سیاست جهانی، به لطف ظهور اقتصادی فوق‌العاده چین و البته، مقاومت خارق‌العاده فلسطینی‌ها در برابر فاشیسم اسرائیلی، که غزه را به «ستالینگراد» قرن بیست و یکم تبدیل کرده است، ممکن شده است. از آنجایی که سرمایه‌داری غربی اکنون با یکی از مهمترین و چندجانبه‌ترین بحران‌های تاریخ خود روبه‌رو است، تمایل دارد گذشته خود، به ویژه گذشته دوره بین دو جنگ قرن گذشته را تکرار کند. از یک سو به سوی تمامیت‌خواهی و حتی اشکال آشکار فاشیسم در کشورهای اصلی غربی و از سوی دیگر به سوی جنگ‌های خارج از غرب، مانند جنگ در اوکراین، کشتار فلسطینی‌ها، تهدید جنگ علیه چین، جنگ بدهی علیه جنوب جهانی، جنگ علیه تمدن و جنگ علیه طبیعت، که آخری حتی تهدید به نابودی زندگی روی زمین می‌کند، سوق داده می‌شود.

به همین دلیل است که نه تنها هر مارکسیست انقلابی، بلکه هر دموکرات، هر انسان‌گرا، هر بوم‌گرا، از هر کجا که باشد، از جنوب، شرق یا غرب جهان ما، باید قاطعانه با احیای فاشیسم در غرب و با مداخلات امپریالیستی غرب مخالف باشد و نباید فریب بهانه‌های بشردوستانه و «دموکراتیک» مورد استفاده امپریالیسم غربی را بخورد. هیچ یک از مداخلات غرب دموکراسی به ارمغان نیاورد، بلکه همه آن‌ها منجر به فجایع اجتماعی و ملی در کشورهایی شدند که در آن‌ها رخ دادند. اولین وظیفه هر مبارز آگاه چپ و هر دموکرات امروزی، مخالفت با جنگ‌ها و تحریم‌های امپریالیستی است.

این قطعاً به معنای حمایت بی‌قید و شرط از رژیم‌هایی نیست که هر بار توسط امپریالیسم مورد حمله قرار می‌گیرند، خواه صربستان باشد یا افغانستان، عراق یا ایران، روسیه یا چین. بلکه به معنای درک این است که سلطه کامل غرب بر کره زمین برای تمدن بشری و برای بقای خود گونه بشر، از جمله جوامع غربی، چه معنایی خواهد داشت. زیرا همانطور که سرمایه‌داری جهانی به سوی سرمایه‌داری فاجعه پیش می‌رود، قادر یا مایل به حفظ سنت‌های زندگی و آزادی‌های دموکراتیک شهروندان خود نیست. وقتی از سلطه غرب بر زمین صحبت می‌کنیم، از سلطه یک بخش بسیار کوچک از اقلیت حاکم غربی صحبت می‌کنیم.

امروزه، ظهور بریکس، حرکت‌ها به سوی یک جهان چندقطبی و تضعیف نقش دالر، راه را برای یک نظم جهانی دموکراتیک جدید هموار می‌کنند. این‌ها گام‌های عظیم و تاریخی هستند. اما چنین گام‌هایی شرط لازم هستند، نه شرط کافی برای یک نظم جهانی دموکراتیک جدید. مسأله ما نباید شکست دادن غرب برای جایگزین شدن به جای آن باشد، بلکه باید حرکت دادن تمام بشریت به سوی تمدنی جدید باشد که بتواند با تهدیدهای عظیمی که برای اولین بار در تاریخ بشر، به دلیل نیروهای مولد و فناوری‌هایی که توسعه داده‌ایم و اگر کنترل نشوند، بزودی بقای انسان را تهدید می‌کنند، مقابله کند.

غرب و بقیه

به نظر نمی‌رسد غرب ابزاری برای شکست دادن اکثریت نوظهور بشریت داشته باشد. اما در تلاش برای از دست ندادن سلطه جهانی خود، می‌تواند سیاست‌هایی را دنبال کند که می‌تواند بشریت را با ابزارهای کشتار جمعی نابود کند، خطری که در سیاست‌های ماجراجویانه آن در قبال روسیه، ایران یا چین نهفته است. اما حتی اگر این اتفاق نیفتد، بحران آب و هوا به سرعت در حال پیشرفت است، و نه غرب و نه قدرت‌های جایگزین، هیچ اقدام جدی برای مقابله با جدی‌ترین تهدیدی که در تاریخ بشر ظاهر شده است، حتی خطرناک‌تر از جنگ هسته‌ای، انجام نمی‌دهند.

زیرا جنگ هسته‌ای ممکن است رخ دهد یا ندهد. اما تغییرات آب و هوایی و سایر فجایع زیست‌محیطی با قطعیت در راه هستند، نه با احتمال، و اگر انسان‌ها اکنون با تمام توان خود برای متوقف کردن و معکوس کردن آن‌ها اقدام نکنند، از آن‌ها جان سالم به در نخواهند برد. آن‌ها باید آن‌ها را متوقف کنند، اما برای متوقف کردن آن‌ها، احتمالاً به یک نظام اجتماعی و یک تمدن دیگر نیاز خواهند داشت. یعنی، حتی اگر از فاجعه یک جنگ جهانی اجتناب کنیم، خطر آن وجود دارد که خود را در محیطی از ویرانی به دلیل یک بن‌بست طولانی و درگیری‌های مداوم بیابیم. رزا لوکزامبورگ یک قرن پیش اعلام کرد: «سوسیالیسم یا بربریت»، امروز مسأله این است: «سوسیالیسم یا بربریت».

مبارزه برای متوقف کردن تغییرات آب و هوایی، مبارزه برای سوسیالیسم است. مبارزه برای سوسیالیسم، مبارزه برای نجات سیاره است.

ضرورت یک انترناسیونال پنجم

هیچ یک از مشکلات بزرگ پیش روی بشریت اکنون در سطح ملی یا منطقه‌ای قابل حل نیستند. این یکی از دلایلی است که ما بشدت به یک انترناسیونال مانند آنچه سمیر امین در تلاش برای ایجاد آن بود، نیاز داریم. مشکلاتی که ذکر کردم و سایر مسائل مشابه، صرفاً با اقدام دولت‌هایی که مخالف قدرت‌های مسلط غربی هستند، قابل حل نیستند. این دولت‌ها، اتفاقاً، عمدتاً محافظه‌کار هستند و فقط هدفشان این است که غرب آن‌ها را به حال خود رها کند و در امورشان دخالت نکند. اما این در درازمدت غیرممکن است، زیرا امپریالیسم ذات سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری بدون امپریالیسم نمی‌تواند زنده بماند و این به دلایل کاملاً ارگانیکی و اقتصادی، که از زمان هابسون و لنین بخوبی شناخته شده است. همچنین، حل مشکلات پیش روی بشریت امروزی صرفاً توسط دولت‌ها غیرممکن است، ما به بسیج آگاهانه توده‌های وسیع مردمی در شمال و جنوب کره زمین نیاز داریم. ما همچنین به اتحاد طبقات مردمی غربی و ملت‌های تحت ستم جنوب و بسیج مردم در سراسر جهان نیاز داریم. چنین اتحادی به معنای پرداختن همزمان به مشکلات اجتماعی-اقتصادی، ژئوپلیتیکی و زیست‌محیطی در جهت یک اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده و دموکراتیک کنترل‌شده در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی است. این باید هدف ستراتیژیک ما باشد. امروزه نمی‌توان به مسائل زیست‌محیطی پرداخت اما مسائل اجتماعی را نادیده گرفت، یا به مسائل اجتماعی پرداخت اما مسائل ژئوپلیتیکی را نادیده گرفت، یا به مسائل ژئوپلیتیکی پرداخت اما مسائل اجتماعی را نادیده گرفت. ما به دلایل مختلف به یک انترناسیونال پنجم نیاز داریم، تا مناطق جهان را بر اساس یک پروژه سوسیالیستی جدید متحد کنیم - زیرا بدون چنین اتحادی، جنگ اجتناب‌ناپذیر خواهد شد. ما همچنین نیاز داریم تا مبارزات علیه سرمایه‌داری، علیه امپریالیسم، علیه تمامیت‌خواهی، علیه تغییرات آب و هوایی و تخریب طبیعت را متحد و هماهنگ کنیم. برای مثال، نمی‌توانیم بدون در نظر گرفتن موقعیت متفاوت کشورهای مختلف، استفاده از سوخت‌های فسیلی را به تدریج متوقف کنیم و غیره و غیره. مسأله برنامه‌ریزی مترادف با هرگونه پیشرفت می‌شود.

مالکیت دولتی، مالکیت اجتماعی و بازار

با توجه به تجربه قرن بیستم، واضح است که ما نمی‌توانیم خود را به مالکیت دولتی نیروهای مولده محدود کنیم، بلکه باید به دنبال مالکیت اجتماعی و کنترل اجتماعی از طریق استفاده گسترده از روش‌های خودگردانی نیز باشیم. سوسیالیسم صرفاً به معنای مالکیت دولتی نیست، بلکه به معنای اعمال قدرت توسط مردم در تمام سطوح است. همچنین به این معناست که باید در این مورد تجدید نظر کنیم که آیا به دنبال توسعه دائمی و بی‌پایان نیروهای مولده و چه نیروهای مولده‌ای هستیم یا خیر.

با توجه به مشکلات بزرگ و متعدد مدل‌های اقتصادی و سیاسی شوروی و تمام مدل‌های فوق متمرکز، البته نمی‌توان سودمندی مکانیسم‌های بازار را، حداقل برای یک دوره بسیار طولانی، هم به دلایل اقتصادی و هم به دلایل روانشناختی-فرهنگی، انکار کرد. با این حال، عملکرد بازار باید محدود و توسط وجود برنامه کنترل شود، جایی که به «بازار» اجازه داده می‌شود تا جایی عمل کند که به افزایش بهره‌وری کمک کند، اما در عین حال، توسط وجود برنامه‌های کلی ملی، منطقه‌ای و جهانی «اصلاح» و «محدود» می‌شود، برنامه‌هایی که اولویت را به دستیابی به نیازهای اساسی اجتماعی، در سطح ملی و بین‌المللی و به حفاظت از محیط زیست طبیعی می‌دهند، که بدون آن، در مرحله‌ای که نیروهای مولده و فناوری انسان به آن رسیده‌اند، هیچ بحثی معنا ندارد. بدون بشریت، بحث در مورد اقتصاد یا سیاست بی‌معنی است. بنابراین، بازارها و سوخت محرک آن‌ها، یعنی سود و انباشت دائمی سرمایه، باید از

نقش حاکمیت، که اکنون از آن برخوردارند، کنار گذاشته شده و به نقش یک حامی مشروط و محدود بشریت در مسیر دشوار و خطرناک پیش رو تقلیل یابند.

«اصلاحات» همچنین ترجیحاً می‌توانند با استفاده از ابزارهای اقتصادی انجام شوند. تا حد امکان باید از اقدامات اداری اجتناب شود. برای مثال، چین در حال حاضر در حال آزمایش تعاریفی از تولید ناخالص داخلی است که سرمایه‌طبیعی مصرف‌شده یا ایجادشده توسط یک محصول یا سرمایه‌گذاری را شامل می‌شود و همچنین مفهوم نیروهای مولد کیفی را معرفی می‌کند.

برای نمونه، امروزه، وقتی هواپیمائی سالاد را از چیلی به ناروی حمل می‌کند، هیچ‌کس در محاسبه هزینه‌ها و قیمت‌ها، خسارت وارد شده به لایه استراتوسفر زمین را در نظر نمی‌گیرد. ضمناً، البته، فعالیت‌های اقتصادی فزاینده‌ای وجود دارند که اکوسیستم‌ها را در معرض خطر تغییرات منفی غیرقابل برگشت قرار می‌دهند. وقتی احتمال وقوع خطر ناشی از یک فعالیت بسیار کم باشد اما هزینه‌های آن در صورت وقوع بسیار زیاد باشد، «خسارت مورد انتظار» به سمت بی‌نهایت میل می‌کند. چنین فعالیت‌هایی باید به تدریج حذف شوند.

مالکیت خصوصی نیروهای مولد بسیار بزرگ مجاز نیست. برای تعداد انگشت‌شماری از افراد/شرکت‌ها غیرقابل قبول است که بتوانند نیروهای مولد حیاتی یا فناوری‌های پیشرفته را کنترل کنند، مانند مواردی که شامل DNA و موجودات اصلاح‌شده ژنتیکی، تولید ویروس‌ها، جریان اطلاعات در اینترنت، سلاح‌های سایبری، جریان‌های بزرگ انرژی و پول، هوش مصنوعی و بسیاری دیگر از فعالیت‌های اقتصادی یا فناورانه می‌شوند، یا بتوانند به طور قاطع بر جهت‌گیری‌های تغذیه، آموزش و پزشکی انسان تأثیر بگذارند، یا از طریق انحصارها یا الیگوپولی‌ها رسانه‌ها (مطبوعات، تلویزیون، اینترنت) و از طریق رسانه‌ها آگاهی انسان را کنترل کنند. کنترل دولتی یا اجتماعی کافی نیست، زیرا صاحبان این قدرت‌ها چنان نفوذ نامتناسبی به دست می‌آورند که، همانطور که تجربه نشان داده است، بر هرگونه مقرراتی غلبه می‌کنند، و به همین دلیل است که ما باید به سوی مالکیت اجتماعی چنین حوزه‌هایی از اقتصاد برویم.

مالکیت در این بخش‌ها باید به دست دولت‌ها و جوامع و، تا حد امکان، در چشمانداز، به شکل کنترل بین‌المللی منتقل شود. اما خود مدیریت نیز باید از مدل کلاسیک کنترل دولتی، که طبقه‌ای از مدیران را ایجاد می‌کند که در نهایت برای منافع خود و نه برای منافع اجتماعی عمل می‌کنند، دور شود. علاوه بر این، اثربخشی – حتی در سطح صرفاً اقتصادی – اشکال سختگیرانه کلاسیک کنترل دولتی هم توسط تجربه شوروی و هم توسط تجربه بخش‌های دولتی کشورهای سرمایه‌داری و مستعمرات سابق محدود نشان داده شده است.

برای انجام این کار، کاربرد همزمان روش‌های خودگردانی و کنترل اجتماعی ضروری است، تا منافع عمومی کل جامعه و نه فقط منافع کارگران در یک واحد تولیدی یا صنعت در نظر گرفته شود. مدیریت نیروهای مولد و فناوری‌های جدید توسط یک سیستم فوق متمرکز در درازمدت نه ممکن است و نه مطلوب. مشکلاتی که بشریت با آن روبه‌رو است، مستلزم افزایش کلی سطح هوش پراکنده در جامعه، افرادی که به طور فزاینده‌ای آگاه و همچنین مسؤول هستند، می‌باشد و در درازمدت بهتر به آن پرداخته می‌شود، و برای آگاه و مسؤول بودن، آن‌ها باید به طور فعال در تصمیم‌گیری در تمام سطوح مشارکت داشته باشند.

همچنین واضح است که ما به دموکراتیزاسیون تدریجی نظام پولی بین‌المللی نیاز داریم، شاید با ایجاد ابزارهای پولی منطقه‌ای، بلکه با ایجاد یک سیستم مبادلات بین‌المللی که سعی در واژگون کردن قانون «مبادله نابرابر» که توسط آریگی امانوئل تدوین شده است، داشته باشد، با در نظر گرفتن هم نیاز به ارتقای سطح فقیرترین کشورها و هم مشکلات

زیست‌محیطی. در این نقطه مهم است به یاد داشته باشیم که اتحاد جماهیر شوروی، خلاف اتحادیه اروپا، سازمانی بود که انتقال مازادها از ثروتمندترین به فقیرترین مناطق را سازماندهی می‌کرد، ایده‌ای که جان مینارد کینز، با اصطلاحات متفاوت، برای عملکرد نظام اقتصادی بین‌المللی طرفداری کرده بود، و مازادهای دائمی را نیز مقصر می‌دانست. در تنظیم مبادلات اقتصادی بین‌المللی، باید نیاز به پرداختن به نابرابری‌ها در سطح جهانی و نیاز به حفاظت از محیط زیست که زندگی و تمدن را ممکن می‌سازد، در نظر گرفته شود.

البته در این نقطه می‌توانید مانند فاولست به من بگوئید: هدف را به من نشان بده، اما راه رسیدن به آن را نیز نشان بده. حتی اشاره‌ای کوتاه به آن در چارچوب این مقاله ممکن نیست. اما به دلایل اساسی نیز توصیف دقیق چنین مسیری غیرممکن است. هیچ مسیر پیش‌ساخته‌ای برای آنچه مارکس زمانی آن را گذار از پیشاتاریخ به تاریخ توصیف کرد، وجود ندارد. ما در اینجا با یک مسأله غیرقطعی روبه‌رو هستیم و حداکثر می‌توانیم راه‌های احتمالی پیش‌رو را توصیف کنیم. بدون دست کم گرفتن کار نظری به طور کلی و به طور خاص، نیاز فوق‌العاده فوری به کار در جهت یک برنامه انتقالی جهانی، در تحلیل نهایی، این خود عمل خواهد بود که پاسخ‌های مورد نیاز را در اختیار ما قرار خواهد داد.

خطر فروپاشی سریع تمدن بشری

ظهور فاشیسم، افزایش خطر استفاده از سلاح‌های هسته‌ای و سایر سلاح‌های کشتار جمعی، سرعت فروپاشی زیست‌محیطی، در میان بسیاری از پدیده‌های دیگر، اقدام سیاسی برای برآوردن نیازهایی که قبلاً شرح دادیم را بیش از پیش فوری می‌سازد. اگر اصلاً در حال حرکت باشیم، خیلی کند حرکت می‌کنیم و نتیجه ممکن است پایان تمدن و خود بشریت باشد.

ما هنوز راه درازی در پیش داریم تا بتوانیم این ایده‌ها را در مقیاس جهانی عملی کنیم. در حال حاضر، و با توجه به روندهای سیاسی و اجتماعی حاکم در غرب، یک مرحله انتقالی ضروری باید شامل مبارزه برای یک جهان چندقطبی و تلاش برای تشکیل انجمن‌های منطقه‌ای مستقل، برای مثال در آمریکای لاتین یا آفریقا، باشد. با این حال، مناسب است که در این فرآیند عناصری گنجانده شود که به اصلاح کلی نظام جهانی کمک کند، عناصری که امید می‌رود به ایجاد یک گرایش رادیکال شجاعانه در خود غرب کمک کند، که بدون ظهور به موقع آن، شانس یک فاجعه زیست‌محیطی یا هسته‌ای جهانی به طور قابل توجهی افزایش می‌یابد.

به همین دلیل است که ما بشدت به یک انترناسیونال جدید نیاز داریم که موفقیت‌ها و نقاط قوت انترناسیونال‌های اول تا چهارم را در بر بگیرد اما به ضعف‌های آن‌ها نیز بپردازد. و ما اکنون به آن نیاز داریم. همانطور که وضعیت پیرامون اوکراین، در خاورمیانه و در مورد آب و هوا می‌تواند به هر انسان آگاهی و به دراماتیک‌ترین شکل نشان دهد، ما زمان نداریم.

مقاله ارائه شده به کنگره بین‌المللی انجمن جهانی اقتصاد سیاسی که در تاریخ ۲ تا ۴ اگست ۲۰۲۴ در آتن برگزار شد.